

روایت از فقدان هاشمی رفسنجانی تا دیدگاه ها و نظرات او در سالگرد درگذشت او

در گفتوگویی به مناسبت هفتمین سالگرد
درگذشت آیت‌الله هاشمی با «اعتماد»
مطرح شد

روایت حسین مرعشی از دیدگاه هاشمی رفسنجانی به موضوع اجباری کردن حجاب

سیما پروانه گهر

در هفتمین سالگرد درگذشت مرحوم آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی، سیدحسین مرعشی، دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی ایران، در گفتوگو با «اعتماد» می‌گوید که اتهام انسداد توسعه سیاسی در دولت‌های سازندگی و تمرکز بر توسعه اقتصادی و بی‌توجهی به توسعه سیاسی، بی‌اساس است. او با برشمردن دستاوردهای حوزه‌های مختلف در دولت‌های هاشمی‌رفسنجانی تأکید دارد که سنگ بنای تغییر قدرت از طریق رای مردم و تشکیل دولت اصلاحات در دولت هاشمی گذاشته شد. مرعشی با تأکید بر اینکه «توسعه سیاسی مفهومی فاقد تعریف و ترم علمی است و تنها دستاویزی برای عقده‌گشایی علیه هاشمی‌رفسنجانی شده است»، یادآوری می‌کند که «دولت هاشمی‌رفسنجانی به برگزاری انتخاباتی با پیروزی سیدمحمد خاتمی منتهی شد و دولت اصلاحات به تشکیل دولت احمدی‌نژاد و مجلس اصولگرای هفتم.» او در پاسخ به سوالی درباره این موضوع که اگر مرحوم هاشمی امروز در قید حیات بود چه راهکاری برای حل مناقشه بر سر حجاب داشت، روایت شنیده شده از آیت‌الله را نقل کرده و می‌گوید: «در آخرین صحبت‌هایی که من از مرحوم آقای

هاشمي شنيدم اين بود كه ايشان گفتند: «ما از ابتدا در دهه اول انقلاب اشتباه كرديم كه حجاب اجباري را يك وظيفه براي حكومت تلقي كرديم. بايد اجازه مي‌داديم كه مردم و خانم‌ها با راهكارهاي فرهنگي خودشان به انتخاب حجاب علاقه‌مند شوند.»

در سال‌هاي اخير مساله تغييرات رويکرد و ديدگاه‌هاي آقاي هاشمي بارها مورد ارزيابي و توجه جناح‌هاي مختلف قرار گرفته است. فارغ از ديدگاه‌هاي جريان راست به آقاي هاشمي بعضا از داخل خود جريان اصلاح‌طلبي به ايشان اتهاماتي درباره بي‌توجهي به مقوله «توسعه سياسي» در سال‌هاي دولت سازندگي زده ميشود به شكلي كه حتي برخي مدعي هستند كه سنگبناي انسداد «توسعه سياسي» در زمان مرحوم هاشمي‌رفسنجاني در سال‌هاي دوران مسووليت در مجلس و دولت گذاشته شد. شما تغيير آيت‌الله هاشمي و اين اتهام را چطور ارزيابي مي‌كنيد؟

آقاي هاشمي مثل همه انسان‌هاي موفق ديگر هرگز خودش را در يك موقعيت و يك شرايط ثابت فريز نمي‌کرد به مدل جزمي قائل نبودند و همواره در حال رشد و تكامل بودند. خيلي طبيعي است انسان‌هايي كه برنامه‌اي براي رشد خود دارند، وضعيت، ديدگاه‌ها و تفكرات هر روزشان با روز قبل متغير باشد. نمي‌دانم چرا بايد براي اينكه انسان‌ها در مسير تكامل هستند و سعي مي‌كنند نيازهاي روز جامعه را درك كنند، مورد قضاوت قرار بگيرند.

اين تغيير آقاي هاشمي در چارچوب تغيير از «محافظه‌كاري به اصلاح‌طلبي» گنجانده ميشود؟

ببينيد، آقاي هاشمي بر اساس نيازهاي کشور و نيازهاي جامعه تصميمات منطقي گرفتند. بايد مطلبي اينجا توضيح داده شود؛ اساسا چيزي كه ما مي‌گويم توسعه سياسي و بعد افراد را به دفاع يا مخالفت با آن متهم مي‌كنيم، هيچ ترم شناخته شده دانشگاهي و بين‌المللي ندارد يعني هيچ تعريف آكادميك، علمي و قابل استنادي درباره واژه‌اي به نام «توسعه سياسي» وجود ندارد. توسعه يك موضوع شناخته شده است و اصولي دارد و به هيچ وجه در فرهنگ و دانشگاه‌هاي معتبر جهان چيزي به نام توسعه سياسي نيست. توسعه تغيير درونزاي همه شاخص‌هاي توسعه انساني است؛ شاخص‌هايي كه منتهي به توسعه انساني ميشوند. ما در ايران براي خودمان واژه مي‌سازيم. نظام‌هاي سياسي در کشورهای مختلف از فرهنگ‌هاي بومي و سياسي آن کشور تبعيت مي‌کنند. به طور مثال نظام حاکم بر چین نظام کمونيستي است. اساسا

معیارها در يك نظام کمونیستی با کشوری مثل سوئد که بر مبنای دموکراسی اداره میشود، بسیار متفاوت است. در عربستان نظام حکومتی پادشاهی است؛ مردم هم این نظام را پذیرفته‌اند و با آن زندگی میکنند. در امارات متحده عربی نظام امیرنشین است و اقتضات خاص خود را دارد. نمیشود در يك نظام پادشاهی یا امیرنشین ارزیابی متناسب با سوییس یا يك جمهوری را داشت. در يك نظام امیرنشین نمیشود وضعیت توسعه یا مردم را بر اساس نظام حزبی ارزیابی کرد و گفت مثلا مردم حق رای دارند یا نه. هر کدام تناسب خود را دارد. ببینید، شاخص توسعه انسانی ترکیب 70 شاخص توسعه است. اساسا این چیزی که ما می‌گوییم توسعه سیاسی مخصوص خود ما است، خودمان این مفهوم را ساختیم و شاخصی ندارد. مگر ما در دهه 60 به اتکای آرای عمومی جامعه را اداره نمی‌کردیم؟ مگر در 12 فروردین 1358 نوع نظام به رای مردم گذاشته نشده بود؟ اینها همان توسعه سیاسی نبود؟ مگر انتخاب آقای خاتمی در دولت آقای هاشمی رخ نداد؟! مگر مردم در پایان دوره آقای هاشمی حق انتخاب نداشتند و آقای خاتمی را به آقای ناطق نوری ترجیح ندادند؟ در انتخابات خرداد 1376 که دولت آقای هاشمی‌رفسنجانی بود، آرا شمرده نشد؟ رای مردم اعلام نشد؟ این اتهامات در مورد آقای هاشمی و آنچه توسعه سیاسی خوانده میشود، ناشی از یکسری عقده‌گشایی است. عده‌ای از آقای هاشمی خوششان نمی‌آمده و نمی‌آید و مرتب اتهام برای ایشان می‌سازند.

من مواردی را به عنوان شاخصهای گشایش سیاسی میدانم و از اساس نام توسعه سیاسی نیز بر آن نمی‌گذارم. شاخصهایی از قبیل افزایش نقش مردم، آزادی در انتخاب، قدرت انتخاب، وجود صلاحیت سیاسی متفاوت و متنوع، به حداقل رساندن نفوذ قدرتهای حاکم و سلیقه حاکمیت، سپردن کار به مردم و... موارد مثبتی در باز بودن فضای سیاسی تلقی میشوند. اینها ربطی به توسعه ندارد. همه این موارد مثبت متکی به رشد يك طبقه به نام طبقه متوسط است. آیا در دوره 8 ساله بعد از جنگ که آقای هاشمی مسوولیت اداره کشور را بر عهده داشتند، طبقه متوسط شکل گرفته است یا خیر؟ تمام رشد شاخصها در دوران آقای هاشمی رشد منطقی و بعضا قابل توجه داشته است؛ شبکه بهداشت ایران در دوره آقای هاشمی تکمیل شده است. برخی از بیماریها مثل فلج اطفال در دوره ایشان ریشه‌کن شد، سواد آموزی رشد کرد. مخابرات به عنوان زیرساخت مهم در دوران ایشان شکل گرفت. مخابرات قبل از آقای هاشمی جایگاهی در زندگی مردم نداشت. سیستم مدرن مثل اینترنت و موبایل در دوران ایشان وارد شد. پوشش آموزش و پرورش در دوران ایشان به بالای 95 درصد رسید.

رشد تعداد دانشجویان کشور، میزان اعزام دانشجویان به خارج از کشور برای کسب شاخص‌های علمی، توسعه مطبوعات و مواردی از این دست. اولین نشریه تمام رنگی در این دوران منتشر شد. انتشار روزنامه‌های معتبری مثل ایران و همشهری متعلق به این دوره است. هنوز هیچ روزنامه‌ای نتوانسته رکورد تیراژ همشهری را در آن زمان بزند. همه اینها دستاورد آقای هاشمی است. دوستان از آقای هاشمی خوششان نمی‌آید و می‌خواهند واقعیت‌ها را منکر بشوند و ایده بسازند که ایشان «به رشد اقتصادی توجه داشت به توسعه سیاسی توجه نداشت!»

در دوره دوم آقای هاشمی يك عده فکر می‌کردند کشور به بن‌بست سیاسی می‌رسد و دنبال حاکمیت یک‌دست بودند. آقای هاشمی کم‌کم کرد و با راه‌اندازی کارگزاران گام مهمی برداشت و مجلس پنجم متکثرتر از مجلس چهارم شد و قدرت یکپارچه اصولگرایان که در مجلس چهارم وجود داشت، در مجلس پنجم تکرار نشد. انتخابات ریاست‌جمهوری سال 1376 در دوران ایشان شکل گرفت و منتج به ظهور آقای خاتمی و دولت اصلاحات شد. توسعه سینما در این دوره رخ داد و ممنوعیت استفاده از رسانه‌های جدید در دوران آقای هاشمی برداشته شد. چه کسی یا کسانی می‌خواهند منکر به این رخدادها باشند؟! جز این است که فاصله گرفتن از اقتصاد دولتی، تقویت طبقه متوسط، توسعه دانشگاه‌ها، توسعه مراکز آموزشی که همگی منتهی به شکل‌گیری طبقه متوسط شد در دولت‌های آقای هاشمی رخ داد؟! در این دوران طبقه متوسط رشد کرد و بعد هم این طبقه خواسته‌هایی داشت؛ خواسته‌اش این بوده که با رای خود بتواند قدرت را جابه‌جا کند و از طریق صندوق رای هم به خواسته‌های خود در پایان دولت آقای هاشمی رسید و این رخداد تاریخی ثبت شد و این تغییر رخ داد.

حالا اگر بعد از دوران آقای هاشمی، دوستانی که بر سر کار آمدند، با همه حسن‌نیتی که داشتند اصول حاکم بر معادلات قدرت را در جمهوری اسلامی نفهمیدند و نظامی که در حال حرکت به سمت دموکراسی بود به فاز درگیری کشیده شد، داستان دیگری است و مقصر آقای هاشمی نیست. در این دوران به جای استفاده درست از قدرت رهبری و ولایت فقیه، زاویه ایجاد شد. انتهای دوران آقای خاتمی - که مجموعاً دوره خوبی هم بود - کشور به دست آقای احمدی‌نژاد افتاد. مجلس ششم که در این دوران تشکیل شد، به گشایش سیاسی کشور منتهی نمی‌شود، به تشکیل مجلس هفتم اصولگرا به ریاست آقای حدادعادل منتهی می‌شود. یعنی حتی در مجلس هفتم با آقای ناطق نوری و شخصیت وزین سیاسی‌اش که اصول حاکم بر دموکراسی را قبول دارد و رای مردم را می‌پذیرد و به رقیب

منتخب خود تبریک می‌گفت، مواجهه نیستید. با آقای حدادعادل مواجهه هستید؛ بعد با قالیباف مواجه هستید. به این روند که توسعه سیاسی نمی‌گویند، می‌گویند تضعیف توسعه سیاسی.

یکی از مباحث دیگری که طی دولت دوم آقای روحانی مطرح شد و می‌شود این است که اگر آقای هاشمی بود شاید بسیاری از تصمیمات در دولت آقای روحانی گرفته نمی‌شد و بسیاری از بحران‌ها پیش نمی‌آمد. دولت آقای روحانی را بعد از فوت آیت‌الله هاشمی چطور می‌بینید؟

تا حدی قبول دارم اما مطلق قبول ندارم. به هر حال نبود آقای هاشمی بر کارکرد دولت آقای روحانی اثر منفی گذاشت اما مشکل اساسی و بنیادی که ما در دوران طولانی با آن مواجه هستیم مساله دیگری است. موضوعی که دولت آقای هاشمی هم تا حدی با آن درگیر بود، دولت آقای خاتمی هم درگیر بود، آقای احمدی‌نژاد درگیر نبود اما درگیر شد و آقای روحانی هم درگیر شد، مشکل اساسی ما است. موضوع «نوع تعامل روسای جمهور و دولت‌ها با رهبری» است. از یک طرف رهبری مطابق قانون اساسی اختیاراتی دارند که اختیاراتی بسیار گسترده است و از طرف دیگر نیز رییس‌جمهوری که با رای مردم انتخاب شده، می‌خواهد در مقام پاسخگویی به مردم و رای مردم تغییراتی در کشور ایجاد کند. تا امروز، در طول سال‌های بعد از اصلاح قانون اساسی در سال 1358 نتوانسته‌ایم به یک مدل موفق در این زمینه برسیم که از یک طرف رییس‌جمهوری که پاسخگویی مردم باشد داشته باشیم که با قدرت رهبری تعامل هم بکند. این موضوع بنیان همه ناهماهنگی‌هایی است که در جمهوری اسلامی وجود داشته است و امیدواریم روزی به یک مدل موفق برسیم؛ مدلی بر این اساس که رییس‌جمهور توانایی داشته باشیم که 60 تا 70 درصد مردم او را قبول داشته باشند و او بتواند قدرت رهبری را پشت سر دولت بیاورد. این اساس مشکل ما است.

اگر آقای هاشمی امروز در قید حیات بودند برای بحران ایجاد شده بر سر مساله حجاب در جامعه چه راهکاری داشتند؟

در آخرین صحبت‌هایی که من از مرحوم آقای هاشمی شنیدم این بود که ایشان گفتند: «ما از ابتدا در دهه اول انقلاب اشتباه کردیم که حجاب اجباری را یک وظیفه برای حکومت تلقی کردیم. باید اجازه می‌دادیم که مردم و خانم‌ها با راهکارهای فرهنگی خودشان به انتخاب حجاب علاقه‌مند شوند.» به نظر من آقای هاشمی در این موضوع دیدگاه‌ها و تکلیف روشنی داشتند.

در دوره دوم آقای هاشمی يك عده فكر مي‌کردند کشور به بن‌بست سياسي ميرسد و دنبال حاکمیت يک‌دست بودند. آقای هاشمی کمک کرد و با راه‌اندازی کارگزاران گام مهمي برداشت و مجلس پنجم متکثرتر از مجلس چهارم شد و قدرت یکپارچه اصولگرایان که در مجلس چهارم وجود داشت، در مجلس پنجم تکرار نشد. انتخابات ریاست‌جمهوري سال 1376 در دوران ایشان شکل گرفت و منتج به ظهور آقای خاتمی و دولت اصلاحات شد. توسعه سینما در این دوره رخ داد و ممنوعیت استفاده از رسانه‌هاي جدید در دوران آقای هاشمی برداشته شد. چه کسی یا کسانی مي‌خواهند منکر به این رخدادها باشند؟! جز این است که فاصله گرفتن از اقتصاد دولتي، تقویت طبقه متوسط، توسعه دانشگاه‌ها، توسعه مراکز آموزشی که همگی منتهی به شکل‌گیری طبقه متوسط شد در دولت‌هاي آقای هاشمی رخ داد؟! در این دوران طبقه متوسط رشد کرد و بعد هم این طبقه خواسته‌هايي داشت؛ خواسته‌اش این بوده که با رای خود بتواند قدرت را جابه‌جا کند و از طریق صندوق رای هم به خواسته‌هاي خود در پایان دولت آقای هاشمی رسید و این رخداد تاریخي ثبت شد و این تغییر رخ داد

هاشمی گنج زری بود در این خاکدان

حمید میرزاده

ایران یکی از برجسته‌ترین مدیران خود را که کارنامه 60 ساله خدمت به کشور و مردم در عرصه فعالیت‌هاي اقتصادی، اجتماعي، سياسي و فرهنگي داشت در 19 دي ماه 1395 از دست داد. آیت‌الله هاشمیرفسنجانی شخصيتي چند وجهي، دانشمندی قرآن‌پژوه، مجاهدي نستوه و مدیری استراتژیست و دولتمردی سازنده و یکی از محورهاي وحدت در جامعه با تفکري اعتدالي بود. او با صبر و سعه صدر کشور را در برهه‌هاي مختلف از بحران‌هايي بزرگ عبور داد و در استقرار و تثبیت نظام و نهادهاي سياسي، اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي کشور نقش تعیین‌کننده‌اي داشت.

جاذبه هاشمی و امیدآفرینی - او از تبار مردمان پاک و صادقي بود که در خنده‌هايش صفای باطنش را مي‌توانستید، ببینید. از دور عظمت

شخصیت و صلابت او چون کوه شما را می‌گرفت، اما وقتی از نزدیک با او هم‌صحبت می‌شدید گویی گوارایی یک چشمه زلال و آرام و مهربان را یافته‌اید. وقتی با او هم‌صحبت می‌شدید گوشی بسیار شنوا داشت. اصلاً یادتان می‌رفت با کسی نشسته‌اید که مجتهدی فاضل و مفسری متبحر، انسانی جهان‌نیده، یک انقلابی زجر کشیده و مدیری صاحب سبک و پرکار است و در کنار این همه، در کارنامه زندگی پر بارش کاروانی از مسوولیت‌های سنگین در مدیریت کلان کشور داشته است. در اوج ولی به غایت خاکی و فروتن و بی‌ریا و دوست‌داشتنی می‌نمود!

اخلاق مدیریتی هاشمی - به اعتبار مسوولیت‌های اجرایی حدود 35 سال با آقای هاشمی همکار و با ایشان از نزدیک محشور بودم، واقعا او را یک اصلاح‌طلب اصولگرا و یک اصولگرای اصلاح‌طلب یافتیم. مردی که در چارچوب قانون و مقررات کشور تصمیمات راهگشا می‌گرفت و به خاطر هوشمندی بالایی که داشت، سعی می‌کرد برای حل مشکلات کشور قانون را دور نزند و زیر پا نگذارد. مبنای مدیریت او بر درستی و پاکدستی و صداقت استوار بود. در تمام مدت همکاری با ایشان هرگز حرکتی برای خودنمایی و ریا از او ندیدیم. هرگز دستوری خلاف قانون به مدیران خود نداد و حس برتری‌جویی نداشت. در تحمل نظرات مخالف بسیار قوی بود و بدون عصبانیت و با روی خوش و استدلال منطقی جلسات را اداره و با حوصله بحث‌ها را گوش می‌کرد. آقای هاشمی مردی پرجاذبه، خوش اخلاق، خوش برخورد، مهربان و اهل گذشت و با اخلاص بود. تفکر معتدلانه او در امر سیاست داخلی و در تعامل با کشورهای جهان، از او نماد یک تفکر مقبول اجتماعی ساخته بود که هنوز هم طرفداران بی‌شماری دارد. در مدیریت، فراجناحی عمل می‌کرد، چه در زمانی که ریاست مجلس یا ریاست جمهوری یا ریاست مجلس خبرگان را بر عهده داشت و چه پس از آنکه رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام بود هیچ‌گاه پرچم حزب و گروه خاصی را برنداشت. همین نشان می‌دهد که ایشان قداست جایگاه‌هایی که در آن قرار داشت، می‌دانست و نگذاشت این جایگاه‌ها به حزب و گروه‌گرایی و جناح‌بندی‌های خطی آلوده شوند.

هاشمی عاشق آبادانی ایران و توسعه و سازندگی - دغدغه اول هاشمی همواره آبادانی ایران و توسعه کشور و سرافرازی مردم این آب و خاک بود. به راستی کجای ایران را سراغ دارید که اثری از انگشت سلیمانی مدیریت خلاق و سازنده او نیست؟ جبهه‌های جنگ، بازسازی مناطق جنگ‌زده، سدها و نیروگاه‌ها، مزارع کشاورزی، شهرک‌های صنعتی، کارخانجات فولاد و سیمان و پتروشیمی و توسعه دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها، راه‌ها و راه‌آهن و هزاران طرح زیربنایی و تولیدی در سراسر کشور - که همه آنها را این نگارنده در کتاب «ایران آباد» و کتاب «آمار سخن می‌گوید» برشمرده و با آمار و عکس و تفصیل نشان

داده‌ام - همه و همه شاهدان صادق همت جهادي و تلاش‌هاي خستگي‌ناپذير اين رادمرد بزرگ و قهرمان ملي ايران هستند. يادمان باشد سال 1368 که آيت‌الله هاشميرفسنجاني توسط مردم به عنوان رياست‌جمهوري انتخاب شد، شرايط اقتصادي ايران به دليل آثار ناشي از جنگ تحميلي که بلافاصله پس از انقلاب آغاز شد به نحوي بود که توليد ناخالص ملي در حد منتهي 6 درصد رسیده و اقتصاد وضع نابساماني داشت. پنج استان به‌طور مستقيم و شديد و 15 استان به‌طور غيرمستقيم از جنگ آسیب دیده بودند و چرخ‌هاي اقتصاد کشور در اکثر حوزه‌ها از کار افتاده بود. رئيس دولت با توجه به پايان جنگ و آغاز ثبات به اين نتيجه رسيد که دوران جديدي پس از دفاع مقدس در حال تجربه است که به خوبي بايد از آن بهره برد. در واقع پارامترهاي اقتصادي، فرهنگي و اجتماعي دوران سازندگي به‌طور کامل با شرايط جنگ هشت ساله متفاوت بود. نگاه دولت سازندگي به سمت باز شدن فضاي اقتصادي، دعوت از بخش خصوصي و استفاده از سرمايه‌هاي پايدار و تقويت ارتباطات بين‌المللي معطوف شد. او توانست يك نقطه عطف و تحول جديد در اقتصاد ايران بنيانگذاري کند به‌طوري که نهايتاً در سال 1376 رشد اقتصادي ايران در دوران 8 ساله دولت سازندگي به ميانگين نزديک 7 درصد مثبت رسيد. توسعه اقتصادي و به‌ويژه زيربناها در دولت آقاي هاشمي باعث شد که دولت خاتمي هم بر همان مدار ولي با تحويل گرفتن اقتصادي رشد يافته، در توسعه و تثبيت اقتصادي موفق شود و در آن مدت 8 ساله نيز رشد توليد ناخالص ملي به‌طور ميانگين، حدود 8 درصد شد. دوران 16 ساله‌اي که در تاريخ اقتصادي بعد از انقلاب هيچ‌گاه تکرار نشده است.

تاسيس دانشگاه آزاد اسلامي - اگرچه اميرکبير با تاسيس دارالفنون کار زيبايي را شروع کرد، اما متأسفانه فرصت اتمام و توسعه آن را نيافت، اما هاشمي اين توفيق را يافت تا با جذب سرمايه‌هاي مردم دانشگاهي - دارالفنوني - در وسعت ايران با 400 واحد بنا کند. به طوري که حدود 50 درصد فارغ‌التحصيلان آموزش عالي ايران از دانشگاه آزاد هستند. هاشمي با طرح بي‌نظير و ابتکار بي‌بديل خود توانست يك گنجينه عظيم علمي و فرهنگي و فني براي ايران فراهم سازد.

هاشمي و شخصيت علمي - متأسفانه کوشش‌هاي علمي و پژوهش‌هاي قرآني ايشان پشت پرده فعاليت‌هاي اجرايي و سياسي و مديريني ايشان پنهان مانده است. تاليفات ارزشمند آيت‌الله هاشمي بالغ بر 100 کتاب و مقاله است. دانشمندی سطح بالا در زمينه قرآن‌پژوهي که نشان ديگري از شخصيت علمي و چندوجهي ايشان دارد.

قدرداني و بدرقه باشکوه مردم - مردم در دي ماه 1395 در تشييع پيکر هاشمي سنگ تمام گذاشتند و در حقيقت به نوعي از او قدرداني

کردند و نشان دادند هاشمی در تمام میدان‌های مبارزه قبل و بعد از انقلاب فقط برای آنها و عظمت و عزت ایران تلاش کرده و او را نوعی لنگر مطمئن تعادل، برای کشور می‌دانستند. مردم با خط بطلان کشیدن بر همه تبلیغات سویی که علیه او چه در داخل و چه در خارج از کشور رواج داشت و هنوز هم ادامه دارد، نشان دادند هاشمی همیشه خواهان حفظ کشور و آبرو و منافع مردم بوده است. قطعا تاریخ هیچ‌گاه پژواک ندای حوطلبی و يك عمر مبارزه مخلصانه او را که در مسیر حق و عدالت بود، از یاد نخواهد برد.

هاشمی به قول مولانا:

گنج زری بود در این خاکدان

کو دو جهان را بجوی می‌شمرد

قالب خاکی سوي خاکی فکند

جان خرد سوي سماوات برد

شیخ ما رفت ولی یادش در دل و ذهن مردم خالی نیست. او رفت ولی فراموش نشد. اینک مردم در ادامه راهش با مصائب روزگار ایران دست و پنجه نرم می‌کنند. واقعا این روزها چقدر جای خالی است. خدایش رحمت و روحش را شاد کند.

استاد دانشگاه صنعتی امیرکبیر

و رییس اسبق دانشگاه آزاد

فراشکو فای

محسن هاشمی فسنجانی

هفتمین سالگرد رحلت حضرت آیت‌الله هاشمی فسنجانی فرا رسیده است. هاشمی روستازاده‌ای که به توصیه اطرافیان در 14 سالگی برای تحصیل علوم دینی به شهر قم آمد و با توجه به مکتب خانوادگی بدون استفاده از وجوهات معمول برای طلبه‌ها در همسایگی منزل امام خمینی نزد آیات اخوان مرعشی سکنی گزید و مشغول به تحصیل نزد استادان مختلف شد.

او به فکر کسب و کاری افتاد که برای فعالیت مبارزاتی او پوشش اقتصادی و امنیتی ایجاد کند، ولی در دام سربازی اجباری طلاب گرفتار شد. با فرار از پادگان به روستای خود برگشت و از وقت استفاده کرد، کتاب سرگذشت فلسطین را در 30 سالگی ترجمه و با سوتیتر کارنامه سیاه استعمار با قبوض پیش‌فروش روانه بازار نشر کرد، به صورتی که با همین کتاب مشهور شد. حتی مصدق از طریق شیخ

رهنما 200 جلد از کتاب او را برای توزیع بین علاقه‌مندان تامین مالی کرد. مجلات مکتب تشیع، انتقام و بعثت را با همفکران تدوین و منتشر کرد.

دیگر امکان فعالیت در قم نبود، لذا برای فرار از تعقیب و گریز پلیس امنیتی به تهران آمد و در 32 سالگی کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار را تالیف کرد که برای ساواک و همفکران او ترجمه و نوشتن چنین کتاب‌هایی توسط طلبه علوم دینی نامانوس بود، ولی او معتقد به اصلاحات اساسی با استعمارزدایی و استکبارزدایی از ایران بود. در این مسیر بارها به زندان افتاد، آذر 1357 در بحبوحه انقلاب آزاد شد.

در هر دو کتاب می‌توان به نظرات اصلاحی و توسعه‌گرایانه او از عنفوان جوانی پی برد، چراکه او برخلاف دیگر مبارزان علیه حکومت پهلوی، معتقد به عدالت اجتماعی در میان اقشار مختلف از طریق تولید ثروت و نه توزیع ثروت بود. لذا علاقه‌مند به توسعه و تولید داخلی بود و راه را در صنعتی شدن انواع تولیدات در زمینه‌های مختلف می‌دانست و خود نیز در این مسیر حرکت کرد البته نه برای ثروت‌اندوزی، بلکه برای اهداف سیاسی و اجتماعی واقع‌گرایانه خود. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی بعد از پیروزی انقلاب در تعداد کثیری از خطبه‌های نماز جمعه صحبت از عدالت اجتماعی با اشاره به این مواضع کرده و در این صحبت‌ها از اعتدال و مخالفت با افراط و تفریط نیز به وفور استفاده می‌شود. از زهدفروشی تنفر داشت، چراکه باید تولید در کنار مصرف قرار گیرد تا مردم به رفاه برسند و جامعه‌ای را ایده‌آل می‌دانست که اکثریت به رفاه همراه با دین رسیده باشند، بنیاد فرهنگی رفاه با مدرسه دخترانه رفاه را در سال 1346 به کمک همفکران شهید باهنر و شهید رجایی تاسیس کرد که همچنان به کار ادامه می‌دهد.

مخالف اسراف هم بود. یعنی ثروتمند مترف را نیز نمی‌پسندید و به اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی نیز اعتقاد داشت. تعدیل سیاست‌ها در همه جنبه‌ها از جمله اقتصادی، سیاست خارجی، فرهنگ و اجتماع در زمان و مکان خود را ضروری می‌دانست.

او به دنبال ایجاد تمدن بزرگ اسلامی ایرانی بود که ایران را در میان کشورهای توسعه یافته قرار دهد. برای همین برنامه ایران 1400 را نوشت و کابینه خود را کابینه کار معرفی کرد و کسب و کار را فضیلت می‌دانست. متأسفانه زمان فرصت نداد که اهداف فراشکوفای خود را تماماً پیاده کند، چراکه هم‌زمانش و ایران بعد از مبارزه با استکبار و استعمار به افراط و تفریط دچار شدند به صورتی که هم‌اکنون ایران اسلامی شرایط نامناسبی را از نظر معیشت و رفاه مردم

می‌گذرانند.

منبع: روزنامه اعتماد 20 دی ماه 1402 □□□□□□□□

فاطمه هاشمی رفسنجانی از زندگی، درگذشت و پیگیری‌های علت فوت پدرش می‌گوید

روایت دختر از فقدان پدر

اکبر هاشمی‌رفسنجانی یکی از معدود سیاستمداران ایرانی است که چه در زمان زنده بودنش و چه بعد از فوت کردن، همچنان در سیاست ایران نقش‌آفرینی می‌کند. او در زمان زندگی، نقش‌هایی داشت که همواره یکی از ارکان اصلی کشور بعد از انقلاب را هدایت می‌کرد یا در حاشیه، مشورت می‌داد و آن را کم‌کم می‌کرد. بعد از درگذشت هاشمی‌رفسنجانی در ۱۹ دی ماه ۱۳۹۵، او با خاطرات و دست‌نوشته‌هایی که دارد، در فضای سیاسی ایران تاثیرگذار است. مانند خودش که وقتی در قید حیات بود، در چند مقطع با نقل خاطراتی از بنیانگذار انقلاب، به جریان‌سازی می‌پرداخت.

فاطمه هاشمی‌رفسنجانی دختر ارشد آیت‌الله که رییس بنیاد بیماری‌های خاص است، قرابت زیادی با پدر داشته و آن‌گونه که از سخنانش برمی‌آید، زمان زیادی را در کنار پدر می‌گذرانده است. از همین باب است او یکی از گزینه‌هایی است که می‌تواند روایت‌های دقیقی از فعالیت‌های پدرش در زمان زنده بودن و حتی از روز فوت و بعد از فوت پدرش ارائه کند.

او علاقه زیادی به پدرش داشته و این نه از گفته‌ها، بلکه از بغض و اشک ریختنش در هنگام صحبت از روز درگذشت هاشمی‌رفسنجانی پدر معلوم است. فاطمه هاشمی‌رفسنجانی، در گفت‌وگویی بیش از یک ساعت با «اعتماد»، از زندگی و سیاست‌ورزی پدرش می‌گوید، از آخرین تماس‌های مرحوم هاشمی‌رفسنجانی با او، ساعتی قبل از درگذشت و درخواستی که از او داشته، می‌گوید و افسوس می‌خورد. در ادامه مشروح گفت‌وگویی بیش از یک‌ساعته با «فاطمه هاشمی‌رفسنجانی» فرزند «اکبر» می‌آید.

عده‌ای معتقدند که مواضع سیاسی آقای هاشمی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با دهه‌های ۸۰ و ۹۰ متفاوت است. این را قبول دارید؟

من قبول ندارم.

چرا؟

چون مواضع با با یکی بود. زمانی که انقلاب شد و مسند دولت و مجلس را بر عهده گرفتند، اولین مساله‌ای که در فکرشان بود، سربلندی ایران و سازندگی بود. نگاه پدر به مردم بود. یعنی صحبت‌های ایشان را که ببینید، تکیه بر مردم دارد. می‌گویند با مردم انقلاب کردیم، با مردم جنگ را اداره کردیم و با مردم سازندگی را جلو بردیم. من الان به سخنرانی‌های دهه ۶۰ ایشان چه زمان مجلس و چه ریاست‌جمهوری، همان حرف‌های دهه‌های اخیر را درباره مسائل جامعه، مانند زنان، ورزش، مسائل فرهنگی و ... گفته‌اند. من بیشتر سخنرانی‌های دوران ریاست‌جمهوری ایشان را در حال پیگیری هستم؛ با چه نگاهی ورزش زنان را جلو ببریم و با چه نگاهی بحث‌های فرهنگی و خوشحالی و شادی مردم را جلو ببریم. شرایط فرق می‌کند. وقتی شرایط تغییر می‌کند، روش‌ها متفاوت می‌شود. مثلاً دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را ببینید که مسوولیت مجلس و ریاست‌جمهوری را داشتند، برهه‌ای بود که در دهه ۶۰ اختلافات کم بود. مشکلات گروه‌هایی بودند که موضع‌گیری می‌کردند؛ گروه‌هایی مانند مجاهدین خلق، کومله، چریک‌های فدایی، پیکار و... بودند که موضع‌گیری‌ها درباره آنها مشخص بود. در دهه ۶۰ جنگ هم بود که بالاخره هماهنگی بین قوا و امنیت کشور خیلی مهم بود. پدر بیشتر روی این مساله کار می‌کرد که هماهنگی باشد تا آسیب نبینیم. گرچه بین ارتش و سپاه اختلافات زیادی بود و روش‌های یکدیگر را قبول نداشتند؛ ذهنیت عده‌ای آن زمان این بوده که ارتش هنوز وابسته به شاه است و می‌گفتند ارتش باید منحل شود؛ تلاش ایشان حفظ و نگهداری شرایط موجود و همچنین کاهش و اداره اختلافات فیما بین بود که سرانجام هم امام ایشان را مسوول هماهنگی بین ارتش و سپاه کردند؛ چون ایشان همیشه سعی داشت اعتدالی را بین آنها برقرار کند تا دعوا و جدال پیش نیاید. دهه ۷۰ که دهه سازندگی بود؛ بالاخره کشوری که همه زیربناهاش خراب شده بود و به زیرساخت‌های آب، برق و گاز آسیب جدی وارد شده بود؛ مردم از نظر معیشت مشکل داشتند و هنوز کوپن و سهمیه‌بندی ادامه داشت؛ نمی‌شد تا ابد مردم به همین روش زندگی کنند. باید يك اتفاقاتی صورت می‌گرفت. ایشان تمام توان خود را روی سازندگی کشور گذاشتند. وزرایی هم که انتخاب کردند هم از جناح چپ بودند و هم از جناح راست که چپ‌ها به حضور راستی‌ها معترض

بودند و جناح راست هم به حضور چپی‌ها اعتراض داشتند. ایشان اما می‌گفت که از منتهی‌الیه چپ و راست انتخاب می‌کنم و دولت من، دولت کار است و سیاسی نیست. در مجلس هم گفت که من به اندازه کافی سیاسی هستم و دولتی را انتخاب کردم که دولت کار باشد. این را هم در نظر بگیرید که اختلافات در آن زمان شدید بود. تا زمانی که امام بودند، حرف آخر را ایشان می‌زدند؛ مثلاً درگیری‌هایی که بین آقای خامنه‌ای و آقای موسوی در دولت‌شان وجود داشت، بابا سعی می‌کرد این اختلافات را کم کند. بعد از امام به گونه دیگری مشکلات شروع شد. گروه‌های چپی که آن زمان بودند از انتخاب آقای خامنه‌ای راضی نبودند و حملات‌شان را نسبت به بابا شروع کردند.

یعنی ایشان را مسوول این کار می‌دانستند؟

بله، آنها دنبال شخص دیگری بودند، اما ایشان را مسوول می‌دانستند و معتقد بودند که آقای هاشمی در انتخاب آقای خامنه‌ای نقش داشته است. البته قرار بود شورای رهبری باشد، اما شورای رهبری در مجلس خبرگان رای نیامد و ناچار شدند که فرد انتخاب کنند؛ بابا اعتقاد خودش شورای رهبری بود. خاطرم هست که همان شب اول هم سه نفر برای عضویت در شورای رهبری انتخاب شده بودند ولی مجلس خبرگان رای نداد. بعدش دیگر روی فرد تمرکز کردند. جناح چپ از این بابت از بابا عصبانی بود. موضع‌گیری‌های بابا در دولت خودش کامل مشخص است؛ فقط به فکر سازندگی کشور بود و اتحاد را مدنظر داشت. می‌گفت هر جا تفرقه باشد، مشکلات پیش می‌آید. در دوران اصلاحات اتفاقات دیگری افتاد؛ یعنی تندروی‌ها و حملات زیاد شد، چون به قدرت رسیده بودند، چراکه تا پیش از آن در قدرت نبودند و کمتر مخالفت می‌کردند. البته که قبل از اصلاحات هم، روزنامه داشتند و حرف‌های‌شان را می‌گفتند اما به شدت دوران اصلاحات نبود. ولی باز هم ایشان در آن شرایط، در جهت منافع کشور موضع‌گیری می‌کرد. هیچ وقت نیامد از خودش دفاع یا برخورد کند؛ اگر هم برخوردی شده، از ناحیه بابا نبوده و از ناحیه حاکمیت بوده است.

البته برای هر فردی این موضوع صدق می‌کند که در دوران زندگی تکامل پیدا می‌کند؛ چون بیشتر می‌خواند و شرایط زمانی متفاوت می‌شود، اتفاقاتی که چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی رخ می‌دهد برای یک سیاستمدار فرق می‌کند. روش‌ها و تاکتیک‌ها عوض می‌شوند و گرنه عقیده‌های‌شان همان است.

ایشان در يك دوره‌اي در دهه ۶۰، درباره حجاب در خطبه‌هاي نماز جمعه

تاکید داشت و در این مورد موضع‌گیری می‌کرد.

حجابی که آقای هاشمی تأکید داشت، نظر حاکمیت بود. بالاخره امام می‌خواستند مردم حجاب داشته باشند؛ ایشان که نمی‌توانست برخلاف نظر امام صحبت کنند.

بر اساس نظری که داشت، با امام صحبتی نکرده بود؟

اصلاً دیگر آن زمان داستان حجاب تمام شده بود؛ از هر کسی که می‌پرسیم چه شد که حجاب اجباری شد، همه می‌گویند نمی‌دانیم! ما خودمان در آن زمان بودیم نفهمیدیم چه شد! چون در یکی، دو سال اول زنان می‌توانستند حجاب نداشته باشند و می‌گفتند اشکالی ندارد و ناگهان دستور حجاب آمد. آقای هاشمی در دانشگاه شهید بهشتی درباره زن و حجاب صحبت کرد و از ایشان پرسیدند حجاب چیست؟ که گفتند کت و دامن هم حجاب است و می‌توانید بپوشید و بیرون بیایید. اما ایشان رییس مجلس بود و وقتی امام تصمیمی را می‌گرفتند، می‌شد مخالف حرف امام صحبت کند؟! نمی‌شود که پس باید آن‌طور که امام می‌خواستند، آن موضوع را در کشور جا می‌انداختند. اما با هر کاری در دین که با اجبار باشد، مخالف بود و می‌گفت اجبار در دین جواب نمی‌دهد. معتقد بود باید به‌گونه‌ای کار کنیم که مردم خودشان به آن سمت بیایند. صدا و سیما در اختیار حاکمیت است؛ بخش‌های فرهنگی در دست دولت و حاکمیت هستند؛ چرا نتوانستیم مسائل دینی که حاکمیت می‌خواهد را طوری به مردم بگوییم که خودشان به سمت آن بیایند و از آن استقبال کنند؛ پس جایی از کار اشکال داشته است.

با توجه به اینکه ایشان دو فرزند دختر دارند، در منزل برای پوشیدن حجاب و چادر به شما و خواهرتان اجباری وارد می‌کرد؟

خیر، ما خودمان انتخاب کردیم که این پوشش را داشته باشیم. فقط می‌گفتند پوشیده باشید. در خانواده و فامیل، همه چادری بودند و برای ما چادر از ابتدا جا افتاده بود. مثل یک لباس خانوادگی بود. اما وقتی من می‌خواستم دانشگاه بروم، از ایشان پرسیدم که با چادر بروم یا می‌توانم با مانتو بروم؛ البته آن موقع مانتو هم نبود؛ لباسی شبیه مانتو بود که تا بالای زانو قرار داشت و نامش تونیک بود، چون در دانشگاه مثلاً ورزش یا بازی می‌کردیم، همه با همین لباس بودند. ایشان پاسخ داد که اتفاقاً با مانتو برو دانشگاه که متوجه شوند مانتو هم حجاب است. من هم گاهی با مانتو و گاهی با چادر دانشگاه می‌رفتم.

ایشان برای حضور زنان در مدیریت و حاکمیت ملاحظه‌ای داشت؟

ایشان زن و مرد را جدا نمی‌دانستند و بر اساس توان نگاه می‌کردند. بابا معتقد بودند که زنان توان بالایی دارند و برای محدود نگهداشتن آنها در عرصه‌های مختلف چه در زمان شاه و چه بعد از انقلاب، زنان نتوانستند خودشان را نشان دهند. خاطریم هست که وقتی زنان می‌آمدند و با بابا دیدار می‌کردند، به آنها می‌گفت که خودتان باید حرکت کنید و اگر حرکت نکنید به آنچه می‌خواهید نمی‌رسید. می‌گفتند که شما زن هستید و وقتی زنان برای انتخابات نامزد می‌شوند، خودتان به آنها رای نمی‌دهید و این هم مشکلی است که وجود دارد. هر جا زنان وارد میدان شدند و خود را نشان دادند، موفق شدند.

در دولت خودشان هم زنان حضور داشتند؟ اساساً اعتقادی به این موضوع داشت؟

در سطح وزیر خیر، اما در سطح معاون وزیر، معاون زن بود. دفتر امور زنان و مشاور امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری اولین بار در دولت آقای هاشمی راه‌اندازی شد که خانم حبیبی مسولیت آن را برعهده داشت. در آن زمان، در همه وزارتخانه‌ها و استانداری‌ها، مشاور زن منصوب شد. ایشان دو تا دختر داشتند و ما از همان ابتدا فعال بودیم؛ مادرم بعضاً ما را نهي می‌کرد و می‌گفت که به خانه و زندگی‌تان برسید، اما بابا تشویق هم می‌کرد. البته همیشه می‌گفت که بچه و زندگی مهم است، اما هر دو را باید با هم انجام دهید. تاکیدشان همیشه این بود که درستان را تا آخر بخوانید و بعد وارد کار شوید. من وقتی لیسانس را گرفتم، پیگیری می‌کرد که چه زمانی برای فوق‌لیسانس اقدام می‌کنم. زمانی که دخترم به دنیا آمده بود، می‌خواستم بیشتر در خانه باشم، اما بارها سوال می‌کردند که کی می‌خواهی درس را ادامه بدهی؟ تاکید داشتند روی مطالعه؛ وقتی در خانه دور هم جمع بودیم، می‌گفت تازگی‌ها کتاب دست‌تان نمی‌بینم.

برخی انتقاد می‌کنند که شما یا خواهرتان با توجه به موقعیت پدر توانستید برخی کارها را انجام دهید. مثلاً بنیاد بیماری‌های خاص یا بازی‌های زنان کشورهای اسلامی؛ ایشان از چنین فعالیت‌هایی شما را منع نمی‌کرد؟

خیر، درباره همین بنیاد بیماری‌های خاص که تاسیس کردیم، از ایشان مشورت گرفتم که تاکید داشتند دولتی نباشد و در چه زمینه‌هایی

فعالیت کند. من تا آخرین لحظه عمرشان برای همه کاری، از ایشان مشورت می‌گرفتم. اما درباره مواردی که گفتید، خب دختران بقیه روسای جمهوری هم می‌توانستند همین کارها را انجام دهند؛ چرا انجام ندادند؟ مگر کسی مانعشان می‌شود؟ خب الان دختران بقیه روسای جمهوری کجا هستند؟ اینها کارهای پرزحمت و پرحاشیه‌ای بود که برابرشان مقاومت می‌شد. درباره همین بازی‌های زنان کشورهای اسلامی و روزنامه زن، فائزه خیلی اذیت شد. بقیه هم می‌توانستند انجام دهند ولی نکردند! اما مثلا دختر آقای طالقانی یا خانم مصطفوی دختر امام، هر کدام سازمان درباره زنان ایجاد کردند؛ این به میزان فعالیت هر شخص برمی‌گردد.

اما مثلا مواضعی که در روزنامه زن منتشر می‌شد، پای آقای هاشمی نوشته می‌شد.

در خانواده ما، همه مستقل بودند؛ چه برادرانم و چه من و فائزه. نظرات‌مان را می‌گفتم، اما من خودم هر چه پدرم می‌گفت، گوش می‌دادم ولی فائزه بیشتر نظرات خودش را اعمال می‌کرد. اما خب بحث در خانه ما همیشه بوده و هنوز هم هست. بحث سیاسی که مطرح می‌شود، هر کسی يك نظری داشت و بابا هم معمولا فقط گوش می‌کرد و آخر نظر خودش را بیان می‌کرد و می‌گفت این نظر من است، دوست دارید گوش کنید یا گوش نکنید. با این وجود مثلا درباره روزنامه زن هم که مرور کنید، می‌بینید که این روزنامه موضع منفی نداشت و تنها بابت انتشار يك خبر درباره «فرح پهلوی» توقیف شد. الان که ۲۲ بهمن می‌شود، در صدا و سیما، شاه و فرح بیشتر مطرح می‌شود تا بقیه! بالاخره روزنامه زن طرفدار پیدا کرده بود و خوب فروش می‌رفت.

در زمان دولت آقای هاشمی، منتقدان حرف معروفی داشتند و می‌گفتند که قشر ضعیف لای چرخ‌دنده‌های توسعه له می‌شود. چقدر این گزاره را قبول دارید؟

اینها شعاری بود؛ یکی از بحث‌هایی که بابا دنبال می‌کرد و نگذاشتند که انجام شود، تعدیل اقتصادی بود. خب الان که تعدیل اقتصادی با فشاری به مراتب بیشتر از آن زمان در حال انجام است! ایشان معتقد بود که سالی ۱۰ درصد افزایش قیمت داشته باشیم، چون در دوران جنگ قیمت‌ها همه ثابت مانده بود، دیگر با این شیوه نمی‌شد ادامه داد. امروز همه به همان شیوه برگشتند و ۱۰ برابرش هم گران می‌کنند. کار درستی بود و در حال اجرا بود که مانع شدند.

از این بابت می‌پرسم که اوایل دهه ۷۰، افراد و گروه‌هایی بودند که به استناد جمله‌ای از ایشان در نماز جمعه، آقای هاشمی را پایه‌گذار اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی معرفی کردند.

اشرافی‌گری چه بود؟ دورانی که آقای خامنه‌ای رییس‌جمهوری بودند هر چه فرش در مکان‌های دولتی بود را در انبارها جمع کرده بودند. اشرافی‌گری از اینجا شروع شد که بابا وقتی رییس‌جمهوری شد، گفت این چه کاری است؟ باید پول انبارداری و نگهداری بدهیم و فرش‌ها در انبارها پوسیده می‌شوند؛ خب اینها را در ادارات پهن کنید. خب یک مساله‌ای که از قبل بوده، می‌شود اشرافی‌گری؟ الان که ده‌ها برابر آن اتفاقات می‌افتد. از سر همین موضوع اشرافی‌گری شروع شد. وقتی آقای محلوجی (وزیر معادن و فلزات وقت) ساختمان وزارتخانه را بازسازی و از سنگ‌های ایرانی استفاده کردند و این را هم اشرافی‌گری خواندند؛ خب ایده خوبی بود که وقتی مهمان‌های خارجی می‌آیند یک نمایشگاه سنگ باشد.

البته اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی را برای سبکی از زندگی هم که می‌گویند آقای هاشمی مروج آن بوده، به کار می‌گیرند؛ برخی درباره کل خانواده هاشمی‌رفسنجانی این موضع را دارند.

سبک زندگی ما را بیایند ببینند؛ خانه بابا موزه شده است. خب دروغ می‌گفتند. همان وسایلی که از زمان استقرار ما در این خانه بود، غیر از یکی، دو تا از مبله‌هایش، بقیه هنوز همان‌هاست.

یک زمانی برج‌های زیادی را می‌گفتند متعلق به خانواده شماس است.

دروغ می‌گفتند؛ ما هیچ کدام تا به حال برج نساختیم. همه دروغ است. فائزه پایش به کانادا نرسیده است. آنقدر شایعه درست کردند که در کانادا برج ساخته و فلان. همه دروغ است.

منشا این حرف و حدیث‌ها کجاست؟

اینها را ابتدا مجاهدین خلق قبل از انقلاب شروع کردند. پیش از انقلاب، بابا به مجاهدین خلق کمک می‌کرد و از زمانی که گرایش‌ها آنها مارکسیستی شد، ایشان هم کمک‌هایش را قطع کرد. از همان زمان مجاهدین از آقای هاشمی عصبانی بودند. قبل از انقلاب، ما مدرسه رفاه می‌رفتیم و بیشتر هم بچه‌های مجاهدین خلق بودند. آن زمان خانه ما استخر داشت؛ یادم هست که هم‌شاگردی‌ها می‌آمدند خانه ما و از استخر استفاده هم می‌کردند و بعد به ما می‌گفتند شما فئودال هستید!

خب اگر فئودال هستیم چرا اینجا می‌آید؟! منظور اینکه از آن زمان شروع شده بود. بعد از انقلاب مجاهدین خلق و گروه‌ها در دانشگاه‌ها بودند و همین شایعات را دامن می‌زدند. بعد هم مجله فوربس نوشت که آقای هاشمی پنجمین فرد ثروتمند دنیاست! در دور دوم ریاست‌جمهوری آقای هاشمی، اختلافاتی درباره مسائل فرهنگ و اقتصاد شروع شده بود و گروه‌هایی، مانند مداحان شروع کردند به گفتن این حرف‌های دروغ.

اصلاح‌طلبان هم جزو این دسته بودند؟

اول اینها شروع کردند و اصلاح‌طلبان بعدها روی موج اینها آمدند. هر جا می‌رفتیم، می‌گفتند اینجا متعلق به خانواده هاشمی است. می‌گفتند کیش مال هاشمی است! رییس یکی از ستادهای آقای احمدی‌نژاد، هر جا که می‌رفت، می‌گفت کیش مال آقای هاشمی است؛ اتفاقاً خودش بعدها رییس سازمان عمران کیش شد. يك بار که آنجا رفته بودیم، گفتم حالا واقعا اینجا مال آقای هاشمی است؟! گفت يك برگه توصیه هم از ایشان پیدا نکردم؛ حتی هر وقت که اینجا آمده، هزینه‌هایش را خودش پرداخت کرده است. با با شخصاً همه هزینه‌ها را پرداخت می‌کرد.

مورد دیگر، ماجرای رفتن به سد لتیان در روز تاسوعا که در خاطرات ایشان آمده، در بین برخی گروه‌ها خیلی سر و صدا کرده است.

چه اشکالی دارد؟ ایشان اگر می‌خواست ریا کند، این مسائل را نمی‌نوشت. چند بار هم به ایشان گفتم این موارد را چرا می‌نویسید؟ گفت که می‌نویسم تا مردم بدانند رییس‌جمهورشان چه کارهایی می‌کرده یا زندگی خصوصی‌اش چگونه بوده است. خیلی از آقایان دیگر هم می‌رفتند؛ حالا نمی‌توانم اسم ببرم. همان سد لتیان هم می‌رفتند؛ با هلیکوپتر هم می‌رفتند!

این نقدها را وارد می‌دانید؟

خیر! بالاخره تعطیلاتی بوده و ایشان کلاً سر کار بوده و حالا يك روز هم می‌رفته تا استراحت کند. همه می‌رفتند.

برخی معتقدند که آقای هاشمی از سال ۸۴ زاویه‌ای با حاکمیت پیدا کرد؛ مثل نامه‌ای که بعد از دور دوم انتخابات منتشر کردند.

نه این را هم قبول ندارم؛ در سال ۸۴ ایشان دو مساله مهم داشت؛ اول اینکه معتقد بودند آقای احمدی‌نژاد مناسب دولت نیست و به درد کشور نمی‌خورد؛ خب نشان هم داد و الان می‌بینید آنهایی که از

احمدی نژاد خیلی طرفداری می‌کردند الان به او بد می‌گویند. آنهایی که می‌گفتند معجزه هزاره سوم، الان ابراز ناراحتی می‌کنند دوره‌ای که پول زیادی وارد کشور شد را از دست دادیم و بهره‌برداری درستی انجام نشد. مساله دیگر این بود که ایشان معتقد بود که در آن انتخابات تقلب شده است. بعد از انتخابات، یک قاضی از یک استانی نامه‌ای برای ایشان فرستاد که حدود ۱۱۰ نفر را که از حاکمیت بودند، بابت اتهامات انتخاباتی گرفته‌اند و نامه‌اش را هم به بابا داده بودند و البته کاری با آنها نکردند.

این نامه را پیگیری نکردند؟

میدانستند چه کسانی هستند و بایگانی شد. ۱۱۰ نفر از یک گروهی فقط در یک استان بودند! من نامه‌اش را هم دیدم و در همان کشویی بود که بعد از فوت ایشان این نامه را هم بردند. در برابر این انتخابات، انتخابات خبرگان رهبری در سال ۱۳۸۶ قرار دارد که بابا با رای بالایی پیروز شد.

واکنش رهبری چه بود؟

گفتند دیگر تمام شده است.

مواضع آقای هاشمی در سال ۸۸ نسبت به ۸۴ هم تندتر شد. زاویه پیدا کردن ایشان با حاکمیت را در این سال هم قبول ندارید؟

در آن سال هم دلیل دارد. گفتم که باید شرایط را بسنجید. در سال ۸۸ مردم به خیابان‌ها آمده بودند و اعتراضات زیاد بود. نمیشد که مردم را نادیده گرفت و حق را به مردم نداد. ایشان همیشه طرفدار مردم بودند. آن زمان هم صحبت‌های مردم را اعلام کردند. اما همان سخنان ایشان در نماز جمعه آب روی آتش بود. آن سال مردم خیلی عصبانی بودند و همه هم منتظر بودند ببینند ایشان در نماز جمعه چه می‌گویند که البته همه هم راضی رفتند.

ولی برخی معتقدند که آقای هاشمی به خصوص بعد از آن نماز جمعه مغضوب شد.

از نظر حاکمیت مغضوب شد در صورتی که آن حرف‌ها و اقدامات بابا به نفع حاکمیت بود؛ اگر ایشان هم می‌آمد و همان حرف‌های حاکمیت را تکرار می‌کرد، از عصبانیت مردم کم می‌شد؟ خب نمیشد! در نماز جمعه اعلام کرد که ما با شما هستیم و حکومت مال مردم است و اگر مردم ما

را نخواهند باید برویم؛ در این زمینه خیلی واضح صحبت کردند اما آن طرف خوششان نیامد.

انتقادی که به دوره ریاست‌جمهوری آقای هاشمی وارد می‌کنند، این است که توسعه سیاسی را جدی نمی‌گرفت.

اگر توسعه سیاسی جدی گرفته نشده بود، آقای خاتمی انتخاب نمی‌شد.

می‌گویند که رای به آقای خاتمی در واکنش به وضع سیاسی جامعه در دولت ایشان بوده است. مثال‌هایی می‌آورند که آزادی بیان نسبت به دوره اصلاحات کمتر بوده و دولت با روزنامه‌ها برخورد می‌کرده یا مثلاً ماجرای نامه اقتصاددان‌ها به آقای هاشمی که با آنها برخورد شد که البته مرحوم هاشمی این را رد می‌کند.

درست است؛ بابا يك نفر را هم زندانی نکرد؛ این همه توهین و حمله به بابا انجام شد مثل ماجرای قم یا حرم امام؛ اما ایشان همیشه می‌گفت کسی را نگیرید و من مخالف این کار هستم. دوره سازندگی که صحبتش را می‌کنند، کشور ورشکسته‌ای داشتیم؛ نه تنها ذخیره ارزی نداشتیم، بلکه حتی بدهکار ارزی هم بودیم و خزانه خالی بود. باید هم در کشور سازندگی می‌شد. شهرهای جنگ‌زده باید بازسازی می‌شد تا مردم به خانه و کاشانه‌شان بازگردند. ایشان با درایت خاص کشور را از آن ورطه نجات دادند. معمولاً مردم وقتی از نظر اقتصادی و رفاه زندگی خوبی داشته باشند، به فکر توسعه سیاسی می‌افتند. اگر وضع اقتصادی مناسب نباشد که به سمت توسعه سیاسی نمی‌روند و دنبال حل مشکلات اقتصادی‌شان هستند. بنابراین مردم رضایت پیدا کردند از وضعیت آن زمان و برای يك وضعیت سیاسی تازه در کشور آمادگی پیدا کردند. آن زمان هم روزنامه‌ها فعال بودند و بابا عامل بستن روزنامه‌ها نبود و از جاهای دیگری این اتفاقات می‌افتاد.

در دوره اصلاحات، آقای هاشمی مورد حمله‌های شدیدی واقع شد. ایشان تعاملی با آنها نداشت؟

در سخنرانی‌ها و مطالبی که ایشان گفته‌اند، هر اتفاقی در کشور رخ می‌داد ایشان نمی‌گفت فلانی یا بهمانی؛ چه اتفاق خوب و چه اتفاق بد؛ می‌گفت آنجایی که کاری خراب شده «ما» بودیم و آنجایی هم که کار خوبی شده هم «ما» بودیم. یعنی مسوولیت هیچ کاری را گردن شخص دیگری نمی‌انداخت و با نگاه جمعی به مسائل نگاه می‌کرد. وقتی در کشور يك نفر مسوولیت دارد، تنها که نیست؛ قوه قضاییه، مقننه، سازمان‌ها و نهادهای مختلفی هستند.

سال ۸۴ چه اتفاقي افتاد که اصلاح‌طلبان و آقای هاشمي به همدیگر نزدیک شدند؟

در سال ۸۴ هم اصلاح‌طلبان به سمت ایشان نیامدند؛ اتفاقاً آمدند تا رای ایشان را بشکنند. آقای معین با حکم حکومتي تایید شد. آنها آمده بودند تا ایشان رای نیاورد. من آن زمان به شهرهای دیگر سفر می‌کردم، بچه‌های اصلاح‌طلب می‌گفتند که برخی در ستادها به ما می‌گویند، نمی‌خواهد برای کسی کاری کنید و فقط علیه هاشمي کار کنید.

البته منظورم دور دوم انتخابات سال ۸۴ است؛ در آن زمان چه شد که آقای هاشمي و اصلاح‌طلبان در يك سمت قرار گرفتند؟

دور دوم چون دیدند که ضرر کردند؛ هم مغضوب و هم کنار گذاشته شدند و کسی که می‌توانست میانست می‌اندازی کند، آقای هاشمي است. آنها هم به اقتضای زمان و نیاز خودشان آمدند. مثلاً در سال ۹۲ اصلاح‌طلبان از اتفاقاتی که در ۸ سال دولت احمدی‌نژاد افتاده بود، ناراحت بودند و بابت همین به سمت بابا آمدند. وقتی آقای خاتمي نیامد و آقای عارف و روحاني ماندند، ایشان پیشنهاد کرد برای آنکه رای‌ها نشکنند، يك کمیته‌ای تشکیل شود و گفت اگر هر دو بمانند رای نمی‌آورد.

در مورد انتخابات ۸۸ چطور؟ ایشان دخالتی در امور سياسي داشت؟ چون ایشان را متهم به سازماندهي سياسي می‌کنند.

در سال ۸۸ بحث این بود که اول گفتند آقای خاتمي می‌آید و وقتی ایشان نیامد، آقای موسوي آمد و تصمیم بر این شد که همه دور آقای موسوي جمع شوند. اما با این حال بابا هیچ دخالتی در این امر نداشت، چون برای ایشان آقای موسوي و آقای خاتمي تفاوتی نداشت؛ البته نظرشان نسبت به آقای موسوي و خاتمي مثبت بود، اما اقدام و دخالتی نکردند.

بعد از مناظره آقای موسوي و احمدی‌نژاد در سال ۸۸، آقای هاشمي وارد ماجرا شد یا همچنان کنار ایستاده بود؟ یا در زمان اعتراضات ۸۸ با رهبري رایزنی‌هایی که رسانه‌ای نشده باشد، داشتند؟

بابا در انتخابات دخالتی نمی‌کرد؛ در انتخاباتی که خودش هم حضور داشت، بیشتر ستادها کار می‌کردند و خودشان نقش آنچنانی ایفا نمی‌کردند. درباره اعتراضات که حرف هم زد؛ اما موضوعی که مدنظر شماست، قطعاً با آقای خامنه‌ای صحبت کردند ولی در جریان قرار

نداشتیم. اگر هم در جریان قرار داشته باشیم، نمیتوانیم بگوییم؛ یعنی الان شرایطش نیست. صحبت‌های زیادی میشد، اما الان نمیشود گفت.

آقای هاشمی در چند انتخابات بود که شخصا حضور داشت. در انتخابات مجلس ششم شرکت کرد و سیام شد و همین موضوع دستمایه شوخی و جوک و طعنه‌های سیاسی هم شد. اساسا در فضای آن زمان با چه استدلالی در انتخابات شرکت کرد؟

ایشان اصلا نمیخواست وارد انتخابات شود؛ آن زمان من تصادف کرده بودم و وقتی بابا برای عیادت به بیمارستان آمد، گفتم يك وقت نروید کاندید شوید؛ بابا واقعا نمیخواست نامزد شود، اما فشار و اصرار گروه‌های راست باعث شد ایشان نامزد شود.

اعتبار سیاسی ایشان در آن انتخابات خدشه‌دار شد.

ایشان، تمام مسوولیت‌هایی که داشته را از مردم رای گرفته بود. حالا غیر از ریاست مجمع تشخیص مصلحت، اما بقیه مسوولیت‌ها همه با رای مردم بوده است. هیچ کس اندازه ایشان در انتخابات شرکت نکرده است.

در سال ۸۴ بابت چه مساله‌ای وارد شد؟

آن زمان هم قصدی برای نامزد شدن نداشت و در روزهای آخر برای این امر تصمیم گرفت. اما نگران آینده کشور بود و می‌گفت که اگر کاندیدایی بیاید که من مطمئن باشم، میتواند کشور را به خوبی اداره کند، من نمی‌آیم. تا آخر هم صبر کردند و به نظر ایشان آنهایی که نامزد شده بودند، نمیتوانستند این کار را انجام دهند. آقای کروبی هم از این صحبت‌های بابا ناراحت شدند و نامه‌ای هم خطاب به بابا نوشتند.

ایشان يك سنت داشت که قبل از چنین تصمیماتی با آیت‌الله خامنه‌ای مشورت می‌کرد. سال ۸۴ هم مشورت کرد یا در جریان قرار دادند؟

سال ۸۴ را خاطر نمی‌دانم، اما سال ۹۲ را میدانم که ابتدا به آقای خامنه‌ای گفته بودم من نمی‌آیم؛ ولی باز چون فشار برای نامزد شدن روی ایشان زیاد بود، یادم است که تا جمعه ظهر (يك روز قبل از پایان مهلت ثبت‌نام) که ما خانه ایشان بودیم، می‌گفت که نامزد نمی‌شوم. ما هم خوشحال بودیم، چون علاقه‌ای نداشتیم وارد این موضوعات شود.

قبل از آن مشورتی با آیت‌الله خامنه‌ای نکرده بود؟

به آقای خامنه‌ای گفته بود که نامزد نمی‌شوم. من دیدم جمعه شب با با در حال تماس با منزل آقای خامنه‌ای است؛ گفتم به نظر می‌رسد که قصد نامزد شدن دارید! گفت که فشار زیاد است و می‌گویند مردم ناامید هستند و اگر نیایم رای نمی‌دهند و آرا پایین می‌آید و حالا چون من به آقای خامنه‌ای گفته‌ام که نمی‌آیم، باید با ایشان صحبت کنم و بگویم که احتمالا می‌آیم. تماس که گرفت، آن شب جواب تلفن داده نشد و نتوانست با آقای خامنه‌ای تلفنی صحبت کند. صبح شنبه که به مجمع رفت، چندین بار تماس گرفت؛ یک بار گفتند که آقای خامنه‌ای در جلسه عمومی هستند و نمی‌توانند صحبت کنند. دوباره تماس گرفت؛ گفتند برای استراحت رفته‌اند و در پاسخ تماس بعدی هم گفتند که ایشان خوابیده‌اند. چندین بار زنگ زد، اما نتوانست با آقای خامنه‌ای صحبت کند تا اینکه بالاخره با آقای حجازی تماس گرفت و صحبت کرد. به آقای حجازی گفت که اولاً فشار روی من زیاد است و بعد هم آقای خامنه‌ای می‌خواهد حماسه سیاسی اتفاق بیفتد و بر اساس گزارش‌هایی که می‌رسد مردم بی‌تفاوت شده‌اند و ممکن است این امر رخ ندهد و با آقای خامنه‌ای از صبح این کار را داشتم؛ چون به ایشان گفته بودم که نخواهم آمد، می‌خواستم اطلاع بدهم که خواهم آمد. آقای حجازی گفت که من پیغام شما را می‌رسانم. باز یکی، دو مرتبه با با برای صحبت با آقای خامنه‌ای تماس گرفت که موفق به انجام نشد. سرانجام ساعت ۵ و نیم عصر بود که خاطر من نیست با با دوباره با آقای حجازی تماس گرفت یا آقای حجازی تماس گرفت؛ اما من کنار ایشان نشسته بودم که آقای حجازی گفت آقا گفته‌اند که این حرف‌ها را پای تلفن نمی‌شود گفت. با با هم گفت که دیگر برای صحبت حضوری وقتی نیست و مهلت در حال تمام شدن است؛ به آقای حجازی گفت که به آقای خامنه‌ای بگویند که پس من می‌روم تا ثبت‌نام کنم. ایشان وقتی گوشی را گذاشت، بسم‌الله گفت و قرار شد که برویم.

ایشان رد صلاحیتش را پیش‌بینی می‌کرد؟

اگر پیش‌بینی می‌کرد ما در جریان نبودیم، چون در این مورد هیچ اشاره‌ای به ما نداشت. چند روز که از ثبت‌نام گذشت، از شورای نگهبان پیغام دادند که صلاحیت شما تایید شده است؛ البته رسمی نبود ولی یکی از دوستان شورای نگهبان به دیدن با با می‌آمد و خبرها را می‌آورد. او تعریف کرده بود که وقتی در جلسه شما مطرح شده‌اید، گفتند که خب ایشان که تایید شده هستند و موردی نداریم. تا اینکه آقای مصلحی وزیر اطلاعات وقت به همراه معاونینش برای حضور در جلسه شورای نگهبان به این شورا رفت. در ابتدا مانع ورود آنها به جلسه

شدند و می‌گفتند اینکه افرادی غیر از اعضای شورا در جلسه باشند، امکان ندارد و نهایتاً آقای جنتی قبول کرد که فقط خود آقای مصلحتی تنها داخل برود. ایشان که به جلسه رفت، در آنجا می‌گوید آقای هاشمی اینقدر رای دارد و رای ایشان روز به روز در حال بیشتر شدن است و شاید به ۹۵ درصد برسد و سه راه بیشتر نداریم... یا باید رذصلاحت شود یا خودش انصراف دهد که بهتر است، انصراف دهد. آقای کدخدایی پیش آقای روحانی رفت و آقای روحانی هم با بابا ملاقات و مطرح کرد که ایشان قبول نکرد. بعد گویا آقای کدخدایی به آقای علی لاریجانی هم گفته بود. وقتی آقای لاریجانی برای جلسه با آقای هاشمی آمده بود، من هم در جلسه بودم. ایشان به بابا گفت که گفته‌اند بیایید انصراف دهید؛ بابا هم گفت خب این چه کاری است؟ من بیایم اول ثبت‌نام کنم و بعد بروم انصراف دهم؟ این یعنی بازی با مردم و اصلاً چنین کاری را انجام نمی‌دهم. آقای لاریجانی گفت که ممکن است بخواهند رذصلاحت کنند و بابا هم گفت که هر تصمیمی می‌خواهند بگیرند، اما من انصراف نمی‌دهم. آقای لاریجانی از طرف خودش پرسید که اگر آقای خامنه‌ای بگویند چطور؟ انصراف می‌دهید؟ بابا هم جواب داد که اگر بگویند من انصراف می‌دهم و اعلام می‌کنم که ایشان خواستند که انصراف دهم. آن جلسه هم تمام شد و چند روز بعد ما از تلویزیون شنیدیم که بابا را رذصلاحت کرده‌اند.

یعنی آقای هاشمی خودش هم از تلویزیون متوجه شد؟

بالاخره دو تا پیغام آورده بودند که اگر انصراف ندهی رذصلاحت می‌کنند و بابا متوجه شده بود که قضیه از چه قرار است. ولی خبر نهایی را وقتی شب منزل پدر بودیم، متوجه شدیم که اتفاقاً ایشان خیلی هم خوشحال شد، چون واقعاً نمی‌خواست بیاید و می‌گفت الان کار خیلی سنگین است و اوضاع کشور به هم ریخته است و با این شرایط و حاکمیت و گروه‌های مختلف سیاسی، خیلی سخت است، اما باز به خواست مردم نامزد شد و گفت که وقتی مردم می‌خواهند، نمی‌شود من حرف خودم را بزنم. وقتی این اتفاق افتاد، بابا خیلی خوشحال شد و گفت که من مسوولیت خودم را انجام دادم و مقابل مردم و خدا دیگر مسوول نیستم.

این نظر وجود دارد که رای آقای روحانی، بابت حمایت آقای هاشمی و آقای خاتمی از ایشان بود. از طرف دیگر آقای هاشمی در دولت یازدهم نقش يك موازنه‌گر را بین دولت و لایه‌های بالایی حاکمیت داشت. نقش ایشان را در موفقیت‌های دولت آقای روحانی و به خصوص در مورد برجام چقدر می‌بینید؟

اتفاقا با با روی برجام خیلی کار کرد، چون معتقد بود که اگر این کار درست نشود، تحریم‌ها برداشته نمی‌شود و اقتصاد هم درست نخواهد شد. الان هم می‌بینید که روز به روز در حال بدتر شدن است. تحریم‌ها به اقتصاد ضربه می‌زنند، اقتصاد که درست نباشد، به امنیت ضربه می‌خورد و نهایتا مردم آسیب می‌بینند و ناراضی می‌شوند. روز اول وقتی آقای روحانی به دیدار ایشان آمد، گفت که من هیچ دخالتی نمی‌کنم ولی هر جایی که مشورت بخواهید، من مشکلی ندارم. تاکید داشت که برجام مهم است و باید این اتفاق بیفتد. در خاطرات با با نوشته شده است که می‌گوید: «وقتی بحث امضای برجام بود و متوجه شدم که آقای طریف و آقای روحانی از این بابت نگران هستند. من به دفتر آقای روحانی رفتم و با ایشان صحبت کردم که حتما باید این کار را انجام دهد و در زمانی که آقای روحانی دودل و نگران شده بود، برای‌شان دلایلی آوردم و قانعش کردم.»

در این موارد با مقام معظم رهبری رایزنی هم می‌کرد.

با آقای خامنه‌ای که همیشه صحبت می‌کردند. خاطرتان هست که صحبت‌های ایشان با آقای خامنه‌ای درباره مزایا و معایب رابطه با امریکا منتشر شد که آقای خامنه‌ای هم در نهایت گفتند جواب خدا با من. در مورد چنین مسائلی همواره با هم حرف می‌زدند. همیشه هم به آقای خامنه‌ای می‌گفت که تا وقتی حکم حکومتی نباشد، من نظرم را به شما می‌گویم و نظر خودم را اجرا می‌کنم، اما اگر شما به عنوان ولی‌فقیه بگویید نه، من مجبورم قبول کنم.

بعد از فوت آقای هاشمی، گفته می‌شود که دولت آقای روحانی در موضع ضعف قرار گرفت و حتی به سمت لایه‌هایی از قدرت چرخش داشت. چقدر موافق این نظر هستید؟

بالاخره پشتوانه‌ای قوی برای دولت بود. قطعا فقدان ایشان برای دولت آقای روحانی اثرگذار بود. آقای روحانی در خیلی موضوعات که به مشکل می‌خورد، با با می‌رفت و با آقای خامنه‌ای صحبت می‌کرد یا خود آقای روحانی از ایشان مشورت می‌گرفت و نظر می‌داد که این خیلی تاثیر داشت.

حال و وضع ایشان در روز فوت چگونه بود؟

خیلی خوب بود. من شنبه (روز قبل از فوت) تمام مدت کنار با با بودم. شب هم وقتی ایشان راهی منزل شد من به خانه خودم رفتم و کارهایی که داشتم را انجام دادم و دوباره به خانه ایشان رفتم.

با با معمولا ساعت ۱۰ و نیم می‌خوابید و تا زمانی که خوابید آنجا بودم و بعدش به منزل خودم برگشتم. روز یکشنبه هم از صبح ۳-۴ مرتبه با ایشان تلفنی صحبت کردم که خودشان هم به من زنگ زد و گفت که من دارم به استخر می‌روم. من احساس می‌کنم شاید ایشان خودش یک چیزهایی فهمیده بود، چون هیچ وقت روز یکشنبه تماس نمی‌گرفت که تو و مادرت به آنجا (استخر) بیایید. هیچ وقت یکشنبه تماس نمی‌گرفت. من گفتم که ماما ناهار میهمان است، اما تماس می‌گیرم که بینم می‌آید یا خیر؛ چون منزل دخترخاله‌ام میهمان بود. با مادرم تماس گرفتم و گفتم که تا ۵-۶ عصر آنجا هستم. بعد با با به من گفتم که خودت بیا؛ ای کاش رفته بودم (گریه می‌کند) گفتم من وقت دندانپزشکی دارم؛ بیایم؟ گفت نه دیگر دکتر داری. من فیلم آن روز با با را دارم که جلسه کمیسیون انرژی را در مجمع برگزار کرد. همه می‌گفتند آقای هاشمی چند بار این پله‌ها را بالا و پایین رفت. ما خیلی هم پیگیری کردیم ولی آقای شمخانی ادامه نداد.

چرا پیگیری‌ها را ادامه نداد؟

آخرین جلسه‌ای که آقای شمخانی ما را به شورای عالی امنیت ملی دعوت کرد، به ما گفت که من دیگر بیشتر از این نمی‌توانم موضوع را ادامه دهم و به من می‌گویند که تو می‌خواهی آقای هاشمی را شهید اعلام کنی! جمله‌ای بود که ایشان به ما گفت در حالی که ما شواهد زیادی داریم.

چه جور شواهدی دارید؟

در آبان ماه یعنی دو ماه قبل از فوت با با، دو نفر آقا به دانشگاه آمدند که من آنها را نمی‌شناختم. من بین کلاس‌ها که یک ربع زمان بود، بیرون نمی‌آمدم و با بچه‌ها صحبت می‌کردم. گفتند این دو فرد آمده‌اند و در دفتر منتظر من هستند. هیچ وقت ملاقاتی نداشتم. بالاخره رفتم و دیدم دو نفر آقا با سن حدود ۶۰ سال و موهای جوگندمی نشسته‌اند. گفتم که من کلاس دارم و باید بروم. گفتند چند دقیقه بنشینید تا ما حرفه‌ای‌مان را بگوییم و برویم. قرار شد بیشتر از ۵ دقیقه صحبت نکنند تا به کلاس برسیم. آنها از کربلای ۴ و کربلای ۵ صحبت کردند و من هم گفتم که این حرف‌ها چه ارتباطی به من دارد؛ صحبت‌های‌تان را بگویید، چون کلاس دارم. گفتند اینها را می‌گوییم که وقتی شما خواستی برای پدرت توضیح بدهی، ایشان بدانند که ما آدم‌های الکی نیستیم و کسانی هستیم که در جبهه و از نزدیکان ایشان بودیم. اسمی هم گفتند که البته اسمی‌شان را که درست نمی‌گویند! گفتم خب بعد؛ گفتند ما آمده‌ایم که بگوییم، می‌خواهند پدر شما را بکشند و

طوري پدر شما را مي‌کشند که خود شما هم فکر مي‌کنيد به مرگ طبيعي فوت کرده است. گفتم چرا پدر من را بکشند؟ گفتند براي اينکه آنها نگران بعد از آقاي خامنه‌اي هستند. در ضمن سه انتخابات را هم از دست داده‌اند؛ رياست‌جمهوري ۹۲، مجلس و خبرگان ۹۴ بوده و ليستي که آقاي هاشمي حمايت کرده، راي آورده است و اينها نگران انتخابات‌هاي بعدي هستند؛ يکي سال ۹۶ که البته در مقابل انتخابات خبرگان بعدي اهميت زيادي ندارد. انتخابات خبرگان براي‌شان مهم است. من هم خنديدم و گفتم باباي من که ۵ سال از آقاي خامنه‌اي بزرگ‌تر است. اگر هم بنا بر سن باشد، پدر من زودتر فوت مي‌کند. گفتند که نه؛ در جلسات خصوصي‌شان مي‌گويند آقاي هاشمي سالم و قبراق است و از اين خيلي نگراني دارند. شب که به منزل بابا رفتم خيلي گريه کردم و براي‌ش ماجرا را گفتم. خيلي اصرار کردم که مراقب باش مي‌خواهند تو را بکشند. گفت که اين چه حرفي است که مي‌گويي! به هيچ کس اين حرف را نگو؛ حتي به مادرت، چون نگران مي‌شود. اتفاقات ديگري هم مي‌افتاد. مثلا اين اواخر حفاظت بابا خوب نبود. به ايشان هم گفتم که ما وقتي مي‌آيم اصلا نمي‌پرسند چه کسي است و با ريموت در را باز مي‌کنند. چند اتفاق ديگري هم از ناحيه رييس تيم حفاظت افتاده بود. بابا محافظينش را خيلي دوست داشت و تا حرفي مي‌زديم به ما تندي مي‌کرد که اينها خيلي زحمت مي‌کشند و اين حرفها را نگويد.

محافظين تغيير کرده بودند؟

مرتب در حال بازنشسته شدن بودند و بابا هم چند بار خواسته بود که اينها را اجازه دهيد، بمانند. اما آنها عوض مي‌شدند. رييس تيم حفاظت هم عوض شد که البته رييس تيم جديد از بچه‌هاي قديمي محافظين بابا بود. اين اواخر خيلي مسائل را رعايت نمي‌کردند. بابا اصلا توجهي نداشت و مي‌گفت همين است و هر چه که شد! تا اينکه اين اتفاق افتاد. من هر چه به رييس تيم حفاظت گفتم برويم دوربين‌هاي استخر را ببينيم؛ به من مي‌گفت تو به من شك داري؟ من گفتم بحثم شما نيستي، اما برويم ببينيم چه اتفاقي افتاده است. اول اجازه نمي‌داد؛ بعد گفت آنجا را پلمب کردند و اجازه نمي‌دهند. او بايد هماهنگ مي‌کرد که ما فيلم دوربين‌ها را ببينيم و هماهنگ نمي‌کرد. تا اينکه يك روز به او خيلي تند شديد و گفتم لابد خودت حركتي كردي که اجازه نمي‌دهي فيلم‌ها را ببينيم. نهايتا برادرانم رفته بودند که باز هم فيلم‌ها را نشان ندادند و گفتند ما بلد نيستيم روشن كنيم! آنها هم يك دوري آنجا زدند و برگشتند! همان ماه اول بعد از فوت، به يکي از محافظين گفتم، ميشود فيلم‌هاي دوربين‌هاي مجمع، از

يکي، دو روز قبل تا يکي، دو روز بعد از فوت بابا را به من بدهيد. اول گفت که مي‌دهيم، اما بعد از دو هفته گفت که همه فيلم‌ها پاك شده است! متوجه نشديم که چطور در عرض دو هفته پاك شدند. بعد معلوم شد که رييس تيم با در اختيار گذاشتن فيلم‌ها به ما، مخالفت کرده بود؛ اين محافظ بعدش به ما گفت که رييس تيم به او گفته که خودش فيلم‌ها را به ما خواهد داد؛ او مي‌گويد که حتي ۴ عدد سي‌دي هم از من گرفت و گفته خودم به خانواده ميرسانم که نرساند.

وصيتنامه اصلي آقاي هاشمي سرانجام به کجا رسيد؟ آيا توانستيد آن را پيدا کنيد؟

آن شبی که بابا فوت شد، محسن دنبال وصيتنامه مي‌گشت؛ چون من بيشتر در خانه با بابا و در جريان کارهايش بودم، به من گفت که وصيتنامه در گاوصندوق و چمدان کوچکی که بابا داشت، نيست. گفتم به مجمع برويم، چون بابا يك گاو صندوق و دو تا کشو هم در مجمع داشت که کلیدهاي کشوها هميشه دست خودش بود. ولي کلید گاوصندوق نه؛ آن را خود محافظين بلد بودند که باز کنند. وقتي به مجمع رفتند، آنجا چیزی نبود. خیلی چیزها را برده بودند و کشوها خالی بوده است.

يعني در ساعات اوليه تخليه شده بود؟

بابا وقتي که به عراق ميرفت، وصيتنامه‌اش را نوشت؛ اما دو بار وصيتنامه‌اش را از نو نوشت. اين وصيتنامه هم که محسن خواند، مربوط به ۲۰ سال پيش بود! آن آخرين وصيتنامه نبود و نفهميديم کجا رفت و هنوز هم پيدا نشده است. اگر شما کاری سر آقاي هاشمي نياورده‌ايد، چرا به دفتر کارش رفته‌ايد؟

متوجه نشديد که چه کسی يا کسانی رفته‌اند؟

خير، يك بار از بچه‌هاي حفاظت فیزیکی مجمع سراغ من آمد و گفت زماني که ما هنوز نمي‌دانستيم ايشان فوت کرده و همان موقع دو نفر آمدند و به اتاق حاج آقا رفته‌اند.

يعني قبل از اينکه خبر فوت اعلام شود؟

نمي‌دانم، چون اينها بر سر پست هستند و شايد اعلام شده بوده و اينها متوجه نشده بودند. بابا ساعت ۴ عصر از مجمع بيرون آمده بود. بعد هم خودش گفتند راديواکتيو بوده که فکر کنم ما را سر کار گذاشتند، چون راديواکتيو بلافاصله کسی را نمي‌کشد و زمان

می‌برد. به آقای شمخانی گفتم که این رادیواکتیو از کجا وارد بدن مادرم شده است؟

شما هم داشتید.

الکی گفتند؛ مادرم را مدام این دکتر و آن دکتر بردم؛ حتی در منزل دستگاه نصب کردند و از این بازی‌ها! بعد گفتند آلودگی رادیواکتیو مامان ۳ درصد بیشتر از حد معمول است و من هم یک درصد. پرسیدند چه کسی با بابا بیشتر غذا می‌خورده است؟ گفتم من و مادرم با بابا غذا می‌خوریم؛ همه‌مان با ایشان غذا می‌خوریم؛ حتی محافظین با بابا غذا می‌خورند یا از همان غذایی که بابا می‌خورده، می‌خورده‌اند. اما از آنها تست نگرفتند. من، مادرم را به خارج از کشور بردم که این آزمایش‌ها را انجام دهند و گفتند که هیچ آلودگی ندارد. این میزانی که وجود دارد مربوط می‌شود به مسائل محیطی و غیره که همه همین‌ها را دارند. گزارش آزمایش‌های ما را که ابتدا نمی‌دادند؛ بعد گفتیم که می‌خواهیم بدانیم اگر مادرمان هم آلوده است یک کاری کنیم. به زور گزارش را گرفتیم و گفتند به هیچ کس نباید نشان دهید. من گزارش را که در خارج از کشور نشان دادم، گفتند اصلاً این اعداد بی‌ربط هستند! آقای روحانی چطور؟ ایشان هم پیگیری کرد؟

من که خودم با آقای روحانی صحبت نکردم، اما گزارشی که آقای شمخانی برای آقای روحانی فرستاد را آقای روحانی قبول نکرده است. زیرش پاراف کرده و فقط می‌دانیم که قبول نکرده‌اند و گویا سوالی مطرح کرده‌اند. آقای شمخانی هم مستقیم گفتند که ادامه نمی‌دهم. اول گفتند ادراش آلوده بوده و بعد گفتند حوله‌اش هم آلوده بوده است. گفتم حتماً وقتی در بیمارستان سوند زدند و درآوردند، حوله را زیرش گذاشته بودند و از این طریق آلوده شده است؛ بعد از جلسه با عمویم و پزشکانی که آنجا بودند، تماس گرفتم و پرسیدم که آیا زیر پای بابا حوله‌ای وجود داشت که گفتند هیچ حوله‌ای نبوده است. همیشه یک چیزی شبیه اسپیکر (یا افاف) بود که با آن به بیرون زنگ می‌زد، اما همان روز آن را هم جمع کرده بودند و گفتند که خود حاج‌آقا گفتند جمعش کنید!

آخر دوربین‌های استخر روشن بوده؟ یا خاموش بوده؟ یا اصلاً خراب بوده؟

خودشان می‌گویند دوربین‌ها روشن بوده است. دوربین‌ها را شورای عالی امنیت ملی گرفته بوده که بابا چه زمانی داخل می‌رود؛ چقدر طول

